

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human Rights

حقوق بشر

ملالی موسی نظام
نومبر ۲۰۰۸

اسلام سیاسی و قانونیت

افغانستان و پذیرش مواد اعلامیه حقوق بشر

به پشتیبانی از استدلال منطقی و خردمندانه محترم «م. مشعل» در مقاله ارزشمند شان تحت عنوان «در پاسخ آقای عابد ولی در رابطه به دولت اسلامی» منتشره پورتال «افغانستان آزاد - آزاد افغانستان»، به عرض رسانیده میشود که از نگاه حقوقی زمانیکه يك دولت به حيث يك تشكيل حقوقی حکمی، به اجرای يك معاهده مبادرت بورزد و یا اینکه رسماً عضویت يك تشكيل حقوقی دیگری را بدست بیاورد، مسؤولیت پذیرش و اجرای اساسات همان معاهده و همان عضویت را تا زمانیکه قانون جدید و یا موافقت طرفین آنرا از بین نبرده است، کاملاً و رسماً دارا میباشد!

به اساس استدلال بالا، افغانستان در دهه چهل قرن گذشته و دقیقاً بسال ۱۹۴۸، بعد از تشکیل جهانی «ملل متحد» و شمولیت به آن، اعلامیه بارزش «حقوق بشر» را پذیرا گردید. در طول تاریخ شصت ساله اخیر مملکت و فراز و نشیب شش دهه، افغانستان جبراً و رسماً متعهد به پذیرش و اجرای اساسات اعلامیه مذکور بوده است.

بنابراین، مکلفیت دولت های گوناگون به دوام پذیرش عضویت در «مؤسسه ملل متحد» و قبول «اعلامیه حقوق بشر» در هر شرائطی موجود بوده است. اینکه دولت های وابسته به غیر، مانند دولت وطن فروشان پرچمی و خلقی، تنظیم های خون آشام جهادی، طالبان سياهکار قرون وسطائی و دولت فعلی تحت الحمایه، به هر دلیل و بهانه ای از مقررات آن اعلامیه ارزشمند انسانی سر پیچی کرده و علی الخصوص با پامال کردن دایمی پرنسیپ های «حقوق بشر» از آن تخطی نموده اند، متأسفانه حاکمیت دولتی «!» را بهانه کرده و اوراق سیاهی را در تاریخ ملت ما رقم زده اند. فرقی نمی نماید که این سياهکاری ها به بهانه پاک کاری محیط در زمان خلق و پرچم با شهادت یک و نیم ملیون نفوس مملکت صورت گرفته باشد و یا در عصر بنیاد گرایان تنظیمی با قتل عام ۶۵ هزار اهالی بی دفاع شهر «کابل» و یا کشتار بی رحمانه طالبان که تا هنوز دوام دارد به وقوع پیوسته باشد و یا بالاخره بارژیم وابسته کنونی اسلام گرایان سیاسی که با تباری با قوای ناکام بین المللی، زمینه کشتار هزاران هموطن بی دفاع و مظلوم ما، هر روز فراهم میگردد.... نتیجه همان عدم وجود و شکست عدالت اجتماعی، حقوق بشر و تخطی از اساسات است که افغانستان از شصت سال قبل، از نگاه پرنسیپ، «قانوناً» مکلف به پذیرش آنها به حيث يك دولت، در قبال تعهدات بین المللی خویش میباشد!

مضمون ارزشمند محترم داود موسی را که در سال ۲۰۰۵ در روزنامه «آرمان ملی» چاپ کابل اقبال نشر یافته بود، در شرائط فعلی و پشتیبانی از عدالت غیر عملی «امر بالمعروف و نهی از منکر» که هنوز جمعی از آن وکلای ولسی جرگه که غالباً با نصاب پائین و عدم حضور اکثریت در جلسات آن، تصامیم بزرگی «!» را با پشتیبانی از آن برای ملت افغان، اتخاذ مینمایند، اقبال نشر میدهم:

داود موسی
کابل، ۲۰۰۵

ققنس منکرات

درین شب و روز چُکچُکِه (شُکشُکِه) احیای مجدد دفتر «امر بالمعروف و نهی عن المنکر» افکار عده ای از هموطنان ما را بخود مشغول نگهداشته است، چه اگر قرار باشد که این ققنس عجیب هیکل از لابلای خاکسترهای پاشان حکومت آقای کرزی دوباره به پرواز درآید، برای همه شایان توجه و «بعضاً باعث تشویش» زیاد خواهد گردید.

بعقیده بنده، بروز واقعات مثل این یکی، همه زاده نابسامانیهایی میباشد که در هنگام تدوین و ترتیب قانون اساسی اخیر کشور ما رخ داد، به این شرح :

ماده «۳» قانون اساسی ما مشعر است که : « در افغانستان هیچ قانون نمیتواند که مخالف دین اسلام و ارزش های مندرج این قانون باشد». بنده که افتخار مشاهده ساختار این متن و متون بعضی از مواد دیگر این قانون را از نزدیک داشتم، بیاد دارم که برخی میخواستند این ماده را طوری بنویسند که « در افغانستان هیچ قانونی نمیتواند مخالف اساسات دین اسلام باشد». برخ دیگری هم « بجای اساسات دین»، کلمات « اصول دین» را میپسندیدند. تا اینکه در پایان روی همین متن فعلی اتفاق نظر صورت گرفت. معنی آن بفهم بنده اینست که هیچ قانونی که در کل مخالف «غیر موافق» با دین اسلام باشد، در افغانستان ترویج یافته نمیتواند. به عبارۀ دیگر، همین متن موجز از قانونی که با اصول « مخصوصاً فروع دین اسلام» در اختلاف باشند، چیزی نمیگوید.

بهمین منوال در ماده « ۷» همین قانون تذکری از وفاداری به میثاق های بین المللی که افغانستان به آنها الحاق نموده و مخصوصاً از « رعایت از اعلامیه حقوق بشر» حرف زده شده است. حالا این بحث را میگذاریم سر جایش تا اینکه در پایین باز به آن ضرورت دوباره بیفتد.

ما چند ماه قبل در قضیه یکنفر عبدالرحمان نام که به انکار از دین اسلام متهم بود، نیز به مشکل همگونی برخوردیم زیرا در درازای تاریخ اسلام و مخصوصاً در زمان حیات حضرت پیغمبر مقبول «ص» تحمل و مسامحت در قبال کفر آوردن اشخاصی که یکبار به دین اسلام مشرف شده اند، بسیار بندرت دیده شده. حین واقعۀ فتح مکه مسلمانانی که پشیمان گشته و دوباره به دین آبایی خود گراییده و به مکه پناهنده شده بودند و به استثنای یکی دو نفر، همگی از تیغ کشیده شدند. اما اعلامیه حقوق بشر که دولت ما یکی از اولین امضاء کنندگان آن بوده، در فقره اول ماده ۱۸ خود میگوید که هر انسان حق آزادی فکر، وجدان و دین را دارا میباشد. این حق حاوی داشتن دست آزاد بمنظور انتخاب دین و عقیده به خواست خودش میباشد.... پس چون تناقض بین دو مفکوره گفته شده عیان تر از آنست که ضرورت به تشریح داشته باشد، می بینیم که قانون اساسی افغانستان، در واقع، هم به نعل زده هم به میخ. من در چند صبحی که عضو کمیته تطبیق قانون اساسی بودم، وجود این تناقض را به صفت يك « منافقت» به همکاران خود یاد آور شدم که موجب آزردگی بعضی از دوستان را نیز فراهم آورد. *

ما میدانیم که در يك دیموکراسی، پروسۀ مجازات مجرمین دارای چهار مرحله میباشد: گرفتاری « توسط پولیس»، اتهام « توسط خائرنوال»، محاکمه « توسط قاضی» و تعویل حکم «توسط محابس، جلا یا دیگران». این چهار مرجع باید بکلی از هم مجزا بوده و یکی بر دیگری مؤثر نباشد. اما در دین مبین اسلام از دیر زمانی سیستم احتساب « محتسبی گری» وجود داشته که درین سیستم، هر چهار قدرت فوق الذکر در وجود شخص واحدی جمع شده میتواند. مثلاً طوریکه در حکومت طالبان دیدیم، محتسب شخصی را در سر راه ایستاده گرفتار کرده و او را « متهم » میساخت به اینکه ریشش کوتاه است. بعداً تصمیم « مجازات» مینمود.

برگشته به قانون اساسی افغانستان، ما می بینیم که بیشتر از يك ماده آن ازین طرز العمل سیستم احتساب را بشدت منع نموده است. بصورت مثال:

ماده ۲۶ میگوید: « برائت حالت اصلی است. متهم تا وقتی که بحکم قطعی محکمه باصلاحیت محکوم علیه قرار نگیرد، بیگناه شناخته میشود. » یعنی این ماده حق مجازات فی المجلس را از محتسب سلب مینماید.

به اساس ماده ۲۷: « هیچ شخصی را نمیتوان مجازات کرد مگر، به حکم محکمه با صلاحیت». البته حکم این محکمه هم مؤید گفتار اخیر ماست.

ماده ۳۰ میگوید : « هر شخص میتواند برای دفع اتهام به مجرد گرفتاری و یا اثبات حق خود، وکیل مدافع تعیین کند.» این ماده نیز دست محتسب را از اعمال به مجازات فوری کوتاه میسازد.

یقین دارم که عدۀ زیادی از خوانندگان این سطور به این عقیده استند که بین مواد قانون اساسی نیز باید فرق و تبعیض وجود داشته باشد، یعنی آن موادی که بر اساسات دین اسلام استوار اند باید بر قوانین ساخته دست بشر تفوق و ارجحیت داشته باشند. این درست است ولی قانون گذار باید این اصل را همواره در نظر گرفته و هیچ راهی را به جهت عدول از آن باز نگذارد. اما طوریکه قانون اساسی ما ترتیب گردیده، در آن مواد درجه يك و درجه دو وجود ندارد و نه کدام ماده آن بر ماده دیگری رجحان دارد، مگر چندین ماده آن با مواد دیگر آن متناقض است.

پس گفته میتوانیم که قانون اساسی فعلی ما نوع « طالبانه» احتساب را به هیچ وجهی به کوچه و بازار ما راه داده نمیتواند و حکومت کرسی باید برای اقناع طرفداران احتساب، راه دیگری سراغ نماید.

شنیدم که چندی پیش یکی از اراکین دست اندر کار حکومت فعلی مدعی گردیده بود که چون پولیس تاهنوز موفق به از بین بردن جرائم اخلاقی « و مخصوصاً ضد اسلامی » در کشور نگردید، لهذا بوجود آمدن محتسب یا پولیس اسلامی، لابد و ضروری میباشد. پس اگر برآستی منطق حکومت بهمین سادگیست که برای از بین بردن هر معضله باید يك بیوروکراسی جدید بوجود بیاید، میتوان گفت که چون قاضی، عسکر، خائرنوال و ... هم وظیفۀ خود را بدرستی ایفا نمیکند، باید ارگان های جدید و موازی برای هر کدام شان ایجاد شود. چنانچه در کشور ایران چنین يك حالتی به منظورهای سیاسی وجود دارد. چرا بجای ایجاد يك بیوروکراسی جدید، محتسبین را به لباس پولیس ملبس نمیسازیم یا

همان شخص لائق و جراری را که من حیث امر آینده اداره «نهی عن المنکر» در نظر گرفته شده ، از همین حالا بحیث رئیس پولیس کشور مقرر نمیکنیم که بیکباره بنیاد جرم را از وطن ما از بین ببرند. آیا براستی بین قانون شکن اسلامی و غیر اسلامی کدام فرقی وجود دارد، که ما باید برای جلوگیری از هر کدام شان ارگان های جداگانه بوجود بیاوریم؟ تاریخ بشر گواه است که هر باری که در درازای آن، کوشش بعمل آمده تا يك سند عجولانه ای را به منظور جواب گویی همه مشکلات يك جامعه به وجود بیاورند، نتیجه آن با گذشت زمان، بهتراز مشکل روی دست نبوده است.

الله یاور!

* تا اینکه در فرجام، کارم به استعفاء از عضویت در کمیته مذکور کشید.